

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در این کتابی که از تقریرات ایشان به نام فوائد است متعرض مبحث وضع شدند، مبحث وضع و مباحثی که مربوط به لغت می شود چون عرض کردیم در این مباحث فقه که اصول زیربنای فقه است مباحث لغوی و لغت و ظهورات تاثیر فراوانی دارد، چون ادله و لغت است. آن وقت برای این جهت اصحاب اصولین متعرض شدند. هم مسئله اصل ارتباط بین لفظ و معنا از اول و مواردی که مربوط به وضع است، آیا مستقل از استعمال است یا نه؟ بعد هم مباحثی که مربوط به استعمال می شود، در وضع متعرض اصلش و بعد متعرض مثل اشتراک و ترادف و ...، اینها من حیث المجموع تاثیرگذار است در استظهارات فقهی لذا یک مقدار زیادی از این مباحث را در اصول متعرض شدند.

آن وقت مباحثی مثل این که در کلمات در لغت عرب که به سه نحو اسم و فعل و حرف است، متعرض این قسمت شدند. آن وقت مسائلی را هم در باب استعمال متعرض شدند. حقیقت و مجاز و استعمال مشترک در اکثر از معنا، البته قبل از این بحث چون بحث وضع را مطرح کردند و گاهی اوقات به این ابتلا می کردند که ببینند این لفظ برای چه وضع شده، مخصوصا اگر لغوین اختلاف داشتند احتیاج به ضوابطی برای تشخیص وضع و این که این لفظ وضع شده برای چه معنایی، به این قسمت نیاز داشتند. لذا و بعد هم خب مسائلی که مربوط می شود به تشخیص این اوضاع، چه به لحاظ ماده اش که تاثیرگذار بود مثل ماده امر دلالت بر وجوب می کند یا چه به لحاظ هیئت، مثل هیئت افعّل.

و عرض کردیم هیئات هم انواع مختلف دارد، این مجموعه ابحاث و طبعا یک مقداری از ابحاث هم مربوط می شد به خصوص لغت عرب، چون این چیزهایی را که ما در قرآن و روایات داریم به لغت عرب است یک مقداریش هم مربوط به لغت عرب می شد. این مجموعه اموری است که مربوط به جهات لفظی می شد. عرض شد که این قسمتی از این امور را در همین مقدمه اصول آوردند، حالا

.....

به نظر ما مناسب بود که قسمتش را در مقدمه بحث ظهورات ذکر بشود اما در مقدمه اصول آوردند. بحث وضع، علائم وضع، شناخت وضع، وضع اشتراک، مترادف، حالا ایشان مترادف را دارند. مسئله استعمال، کیفیت حقیقت استعمال، استعمال حقیقی و مجازی و معانی حروف، نحوه استعمال. اینها را در همین مقدمات اصول آوردند، یک قسمتی از این مباحث را که به لحاظ تاثیر در فقه داشت و احتمال بود در شریعت برای آن ها معانی خاصه اراده شده، مثل ماده امر مثلا، امر تک بکذا که به معنای وجوب باشد، اینها را در خود مباحث اصول آوردند. در جاهای متعدد، دیگه حالا چون زوایای مختلفی بود در جاهای اصول آوردند. آنچه هم که مربوط به لغت عرب بود این را هم غالبا الان در کتاب های ما در بحث امارات و حجج مرحوم شیخ در بحث حجیت ظن جزء ظنونی که خارج است بالخصوص، ظن حاصل از قول لغوی، این مقدار را هم آنجا آوردند.

در حقیقت آن چه که مربوط به جهات لغوی می شد معلوم شد بعضی هایش ربطش فقط به جهت لغوی بود. بعضی جاهاش مربوط به لغت عرب بود. البته راجع به لغت عرب جای خاص خودش مطرح کردند و بعضی هایش هم مربوط به مسائلی بود که احتمالا در شریعت تاثیرگذار باشد و یا آیا اصولا ما مواردی داریم که در شریعت مقدسه مثلا به عنوان خاص مطرح شده باشد که اصطلاحا حقیقت شرعیه باشد. این مجموعه ابחاثی است که در ظهورات مطرح است. البته بحث ظهوراتش که تشخیص ظهورات خیلی طولانی است، لکن اجمالا مباحث لغوی ای که در این جا مطرح می شود اجمالش این صورتی است که عرض کردم.

طبیعتا این مباحثی که الان عرض شد مثل لغت و وضع و اصلش، طبعا هر کدام از اینها یک رشته سر دراز دارند یعنی رشته های مفصلی هستند، مباحث تخصصی خاصی مطرح شده راجع به اصل زبان شناسی و راجع به خود لغت عرب و تاریخ لغت عرب. آن چه که الان در مصادر ما مطرح می شود بیشتر انصافا هنوز زاویه تعبد است، یعنی زاویه واقع گرایی ندارد. فرض کنید ما تعبد داشته باشیم که آن چه در کتب لغت به عنوان کتاب لغت آمده ما این را حجت بدانیم. این زاویه تعبد است چون در کتاب لغت آمده است. زاویه بالاتر از این واقع نگری و توجه به واقعیت است. آن دیگه کتاب لغت را به عنوان یک امر تعبدی نگاه نمی کند، آن یک سلسله تاریخی خاص خودش را دارد، این کتاب لغت را چه کسی نوشته؟ در چه زمانی نوشته؟ از چه مصدري نوشته؟ با چه خصوصياتی نوشته؟ تخصص آن

.....
شخص تا چه حدی بوده؟ مصادر محل مراجعه آن. اینها را حساب می کنند. ربطی به تعبد و عنوان تعبدی که بیشتر در مباحث اصولی ما مطرح است نیست. راجع به وضع هم همین طور است. هیچ فرقی در این جهت نمی کند.

اصولا الان مبنایشان این طور است، در خارج هم هست و این جا هم دیدیم که مرحوم آقای خوئی اشاره می کند، راجع به ریشه های وضع اگر بخواهند بحث بکنند اصطلاحا امروز به دو مورد، یکی بچه در سنین بچگی و کیفیت تعلم لغت یا کیفیت احداث لغت و یکی هم در مناطق دور افتاده ای که مثل جنگل ها و وسط جنگل ها افراد دور افتاده بررسی بحث های آنها و لغاتی که دارند و کیفیت برخوردی که دارند و نحوه برخوردشان را با لغات آنها انجام می دهند که خب طبیعتا ماها الان غالبا در مباحث حوزوی آن قسمت را که نداریم. این قسمت بچه را هم یک امر اجمالی، یک امری که واقعی باشد و بخواهیم روی آن کار بکنیم نیست لذا این مطلبی را که ایشان دیروز فرمودند اینها چون تخصصی شده از این جهت روشن باشد.

آن چه که ما امروز بیشتر به آن نظر داریم یک مرحله خاصی از تاریخ است که فرض کنید در ۱۴۵۰ سال قبل این تاسیس شد. البته یک مقداری به عقب بر می گردد. مثلا ۱۷۰۰، ۱۸۰۰ سال قبل و مخصوصا آنچه که مربوط به لغت عرب می شود. راجع به وضع و اینها عاداتا بر نمی گردیم. در این کتابی که اخیرا به عنوان التقریرات العالیه از مرحوم نائینی چاپ شده، چون در این جا ایشان نیاوردند. در همین فوائد نیامده. آقای خوئی هم به مطلب ایشان اشاره ای ندارند. ایشان به بعضی از آثار باستانی اشاره می کنند که جرجی زیدان در کتابش ذکر کرده. البته جرجی زیدان یک کتاب معروف تاریخ آداب اللغة العربیة دارد که انصافا کتاب متوسطی است، کتاب خیلی قوی ای نیست لکن در هامش و حاشیه به یک کتاب دیگری آدرس داده، از مجموعه آثار جرجی زیدان که در اختیار بنده نبود. ایشان نقل می کند آن جا از کتاب جرجی زیدان به مناسبت آثار باستانی، دیگه حالا نمی دانم آن مقداری که جرجی زیدان نوشته چیست، این که در تاریخ آداب اللغة العربیة نوشته انصافا متوسط است، چندان علمی و دقیق نیست، حالا آن کتابی که ایشان ازش نقل می کند چیست الان فعلا نمی دانیم. به هر حال این مباحث بدون شک دارای رشته های تخصصی خودش شده، بحث در او زیاد است، بحث اتحاد لغات در اصلی که بوده، ارجاع لغات. اینها بحث هایی است که مطرح شده است. آن چه که ما الان بیشتر در اصول مطرح می کنیم یک

مراحل خاصی است. مثلاً الان ما در اصول بحثمان در حقیقت از تاریخ لغت و تدوین و زبان شناسی نیست بلکه این پدیده ای را که ما الان می بینیم یک رابطه ای بین لفظ و معنا وجود دارد، وقتی لفظ آب می گوئیم یک معنا به ذهنمان می آید، لفظ نان معنای دیگر. تفسیر این رابطه. البته خب شما ممکن است بگوئید تفسیر این رابطه بدون شناخت علل و ریشه های او خیلی درست نمی آید، این را الان در این جا من عرض کردم و اشاره ای کردم ما در شناخت ریشه ها خیلی دور نمی رویم، آن رشته های تخصصی خودش است. آن مقداری که مناسب با ارتکازات ما است و آن مقداری که مناسب است با آن چه که الان می بینیم و آن چه که محل حاجت ماست آن مقدار را الان بررسی می کنیم. این که در این جا الان تعرض است راجع به تاریخ زبان و لغت و انتشار زبان و اصالت زبان و این که زبان ها یکی بودند، اصلاً اصل این ها از کجا منتشر شده، آن آقا یک بحثی دارد که انسان خردمند، انسان ششم و مرحله ششم. خب این ها بحث هایی است که نوشته شده و بررسی شده و توش کارهای زیادی هم شده. انصافاً مقایسه بین لغاتی که الان موجود است، لغاتی که معروفند و لغات غیر معروف. این کارها شده لکن این ها الان محط نظر ما نیست، اینها آن پشت فرض ها و پیش فرض های اولیه آن جایی که رفتند فقط در وضع است و اما این قسمت های زبان شناسی و تاریخ را اصولاً نگاه نکردند یعنی محل مراجعه شان نبود. در حقیقت آن مبدا اساسیشان آن چیزی بوده که به لغت و تحلیلات لغوی از زاویه اصولی که زیربنای فقه است. بیشتر از این ناحیه، نه این که مطلقاً و تاریخ را بررسی و تحقیق بکنند. آن کلاً از این مبحث خارج است یعنی کلاً عالم دیگری است. الان آن چه که محط بحث ماست با مراجعه به ارتکازات، این چون زیربنا برای اباحت دیگر می شود. برای بحث حقیقت و مجاز و مجاز را هم همین اخیراً اشاره ای کردم، نمی دانم در این بحث بود یا بحث دیگری بود که مجاز به یک معنای علم معانی و بیان نه، مجاز به معنایی که شامل تشبیه و کنایه و استعاره و تمام اینهاست. یعنی مراد ما از مجاز شامل مثل کنایه و اینها هم می شود نه خصوص مجاز مصطلح. اینها چون مقداریش در روایات استفاده شده اینها برای زیر بنای این حرف ها که یک مقدار بتوانند قواعد کلی را وضع بکنند که بعدها فقیه در موارد خودش تطبیق بکند. یک قواعد کلی و بتواند مثلاً در یک لفظ صغیر مثلاً اختلاف کردند اجمالاً بتواند قواعدی را به کار ببرد برای این که موضوع له لفظ صغیر را به دست بیاورد، نه این که حالا بنشینند تخصص لغوی و کتب لغت، چون کتب لغت را هم

انسان هایی مثل ما نوشتند و هر کدام ارزش خاص خودش را دارد. ما یک چیزی به نام حجیت قول لغوی نداریم. کتاب ها را افراد مختلف نوشتند و با مراجعه به کتاب، مصادرشان، طرز تفکرشان، زمینه هایشان و مخصوصا عوامل متعدد، اصولا من کرارا عرض کردم آن چه که ما الان در لغت عربی داریم که محل کلام ماست اصولا بعد انقسامات مذهبی است یعنی بعد از انقسامات کلامی و بعد از انقسامات فقهی است و اصولا بعد از مشاکلی که دنیای اسلام پیدا شد در این مشاکل خون ها ریخته شده، نه این که حالا کتاب. مسائلی مثل امامت و اینها خون ها ریخته شد. بعد این انقسامات که آمد بعد از انقسامات لغت تدوین شد. خب طبیعتا متاثر می شوند. فرض کنید فتوای آن آقا این بوده که باید تیمم به تراب باشد، می گوید تیمم صعيدا یعنی صعيد یعنی تراب، فتوای آن آقا این بوده که وجه الارض مطلقا می گوید صعيد وجه الارض. این یکی از مشکلاتی است که توجه نشده. مثلا إن الله اشترى من المومنین اموالهم و انفسهم بان لهم، خب ظاهرش که باء برای مقابله است. اشترى اموالهم بأن لهم الجنة. خب خود ابن هشام صاحب مغنی چون جزء اشاعره است و اشاعره منکر وعده و وعیدند. می گوید باء برای مقابله نیست. خب این تصور ذهنی خودش که مبنای کلامی است ایشان در این جا دخالت داده است. افراد باید این تحلیل دستشان باشد که ایشان چون ذهنش این بوده که وعده و وعید مال مسئله استحقاق نیست این باء برای مقابله نیست، با این که خب خیلی واضح است که باء برای مقابله است یا مثلا لا تاكلوا مما لم يذكر، در باب رابع دارد، لم يذكر عليه اسم الله و إنه لفسق، ظاهر آیه مبارکه این است که متروک التسمیه خورده نشود، ظاهرش این طور است، مما لم يذكر اسم الله عليه و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه. لکن ایشان مثلا چون شافعی قائل می شود که متروک التسمیه خورده می شود، به خلاف ظاهر آیه. ایشان برداشته آیه را توجیه کرده و واو را حالیه گرفته نه عاطفه، و إنه یعنی لم يذكر اسم الله عليه، در حالی که فسق، این جوری معنا کرده است و آن وقت چون دارد که إنه لفسق در آیه در باب میتة، ایشان می گوید مراد از ما لم يذكر اسم الله عليه یعنی نه فقط متروک التسمیه، بلکه فسق هم باشد، یعنی اسم غیر خدا را برده اما اگر فقط متروک التسمیه باشد اشکال ندارد، می شود خورد. خب این خیلی خلاف ظاهر آیه است یعنی انصافا و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه خیلی واضح است یعنی ابتدائا کامل به ذهن انسان می آید

که واضح باشد که متروک التسمیه را نمی شود خورد. لم یذكر اسم الله عليه لكن ايشان واو را حالیه گرفته، می گوید لم یذكر در حالی که فسق نباشد، أو فسقا احلّ به لغير الله، آیه دیگر است، فسق آنی است که احل به لغير الله.

پس لم یذكر اسم الله عليه در حالی که فسق است خورده نشود اما اگر لم یذكر اسم الله عليه، اسم خدا برده نشد، نه احل به لغير الله، این اشکال ندارد، جائز است. خب می گویم این تصورات مذهب معین، مذهب کلامی و مذهب فقهی و متاسفانه یعنی فرض کنید ما مثلاً من باب مثال در قرن دوم، تقریباً تدوین لغت به این معنای اساسی که از قرن دوم است. حالا مضافاً به این که مکانش هم مشکل دارد چون عمده مکانی که برای تدوین لغت رفتند بین المدينتين، کوفه و بصره بوده، بادیه مابین کوفه و بصره رفتند، خب این چه ربطی به حجاز و یمن و این ارض عریضی که عالم عرب داشت، علی ای حال ما در حقیقت در این قسمت ها کمتر وارد شدیم. بیشتر همان جنبه هاست و لذا هم اگر ما الان صحبتی میکنیم دقیقاً می گوئیم که بحث ما بحث زبان شناسی و ریشه های زبان و این قسمت ها نیست. یک قسمت اساسیش این است که این کیفیت ارتباط لفظ با معنا به حسب ظاهری که ما الان باهاش برخورد می کنیم، چون به هر حال در این مسائل ما حالت انفعالی نداریم. خود ما هم جزئی هستیم، این طور نیستیم که بنشینیم دیگری چه گفت، مثلاً فلانی یک صنعت هواپیمائی را درست کردیم که چی هست که نقش ما انفعالی باشد. این یک رکنش هم خودمان هستیم و لذا در این مسئله هم همه اش می گویند این خلاف وجدان است، یعنی یک وجدانی را خودمان داریم، نیروئی خود ما داریم، خود ما وضع می کنیم، خود ما استعمال می کنیم لذا در این مسائل نقل از دیگران مهم نیست، در درجه اولش وجدان خود ماست. البته وجدان خود ما جزء وجدانیات ماست، در درجه دومش مثلاً ملاحظه حال طفل یا قبائل قدیمی تر و قبائلی که هنوز خیلی محدودیت دارند، در محدوده های خاصی زندگی می کنند.

علی ای حال به عبارت مرحوم نائینی برگردیم. البته من یک مقدار عبارات مرحوم نائینی را تندتر می خوانم:

دلالة الالفاظ و إن لم تكن بالطبع إلا أنه لم تكن ايضا بالتعهد من شخص خاص

البته این از مرحوم نائینی تعجب است، اصرار دارد که اگر لغت بشری باشد باید از یک شخص خاصی باشد، ما نفهمیدیم نکته اش

چیست، چرا از یک شخصی باشد؟

.....
على جعل اللفظ غالبا للمعنى إذ من المقطوع أنه لم يكن هناك تعهدٌ من شخص لذلك و لم ينعقد مجلسٌ لوضع الالفاظ.

خیلی تعبیر های عجیبی است، خواندیم که معلوم بشود.

آقای خوئی دو تا اشکال به نائینی گرفتند، یکی این که

و كيف يمكن ذلك مع كثرة الألفاظ و المعانى على وجه لا يمكن إحاطة البشر بها؟

در همین روایت عرب من یک آماری دیدم که مجموعه الفاظی که در لغت عرب مستعمل است دو میلیون و نیم است، یعنی لفظی که مستعمل دارد.

بل لو ادعى استحالة ذلك لم تكن بكلّ البعيد بدهاء عدم تناهى الألفاظ بمعانيها

چون تنهای ندارند.

مع أنّه لو سلّم إمكان ذلك، فتبليغ ذلك التّعهد و إيصاله إلى عامة البشر دفعةً محال عادةً.

خب چرا دفعة؟ تدریجا باشد که محال نشود!

و دعوى: انّ التبليغ و الإيصال يكون تدریجا، ممّا لا ينفع، لأنّ الحاجة إلى تأدية المقاصد بالألفاظ يكون ضروريًا للبشر

شبيه این بحث را در بحث مشترک دارند که حاجت اقتضا می کند که چون معانی مشترک زیادند غیر قابل حذف است.

على وجه يتوقّف عليه حفظ نظامهم، فيسأل عن كيفية تأدية مقاصدهم قبل وصول ذلك التّعهد إليهم، بل يسأل عن الخلق الأوّل كيف كانوا

يبرزون مقاصدهم بالألفاظ

همان مقداری که داشتند، از مرحوم نائینی تعجب است!

و بالجملة: دعوى انّ الوضع عبارة عن التّعهد

عرض کردم تعهد فعلا در اصطلاح ما در این کتب اصولی متاخر در مقابل ارتباط است، رابطه است

و احداث العلقه بين اللفظ و المعنى من شخص خاصّ مثل يعرب بن قحطان، كما قيل، ممّا يقطع بخلافها

طبیعتاً همین طور است، اصولاً حالا چون ایشان مثال لغت عرب زد، اصولاً لغت عرب به خاطر پراکندگی ای که داشت و عدم انضباط و مخصوصاً یک حالت عشائری و حالت خاص جاهلیت بر آنها حاکم بود کاملاً مختلف بود. مثلاً بعضی هایشان انا می گفتند و بعضی ها چیز دیگر. بعد هم این الفاظی که خیلی نزدیکند. مثل زال و ضاد، این سه چهار تا لفظ. یک کتابی هم به نظرم صاحب ابن عباد دارد، الفرق بین الصاد والضاد. اصلاً بعضی از الفاظ را هم با سین خواندند، در خود قرآن، حتی صراط هم با سین خوانده شده، مشهور با صاد است یعنی کتابه و بیسط هم همین طور. این ها الفاظی هستند که در لغت عرب احتمالاً اختلافش بر می گردد. مثلاً لفظ کفوا احد در سوره مبارکه قل هو الله، خب این سه تا لفظ در قرآن است، یکی کفو است و یکی حذو، اینها سه جور خوانده شده، حذوا، حذوثا، با همزه و کفوا با سکون فاء و واو، این سه لفظ سه جور قرائت شده است. این ها احتمال بسیار قوی دارد که اختلاف لهجات و اختلاف لغات است، بین عرب انصافاً این اختلاف لغات بسیار زیاد بود و من کارا عرض کردم اگر وجود قرآن نبود لغت عرب متحد نبود. عامل وحدت در لغت عرب وجود قرآن است. حتی شعر جاهلی هم تاثیرگذار نبود. مضافاً به این که می دانید در خود شعر جاهلی هم اخیراً چند سالی است، حدود شصت هفتاد سال است که در شعر جاهلی هم شبهه است که کلاً مجعول باشد، نه این که بعضاً، حتی تعلقات سبع، تعلقات سبع را هم گفتند اسلامین درست کردند، و این دیگه حالا یک بحثی تاریخی است که باید در خود الکتاب سیبویه است که چند بار عرض کردم که ۱۰۵۰ شعر را به عنوان شاهد آورده. به ۵۰ تاش قائل نسبت نداده، خب گفتند این شعرها جعلی هستند، حالا هزار تا را نسبت داده، ۵۰ تا را نسبت نداده گفتند جعلی است.

علی ای حال مشکلاتی که در این جهت هست خیلی فراوان است. این طور که ایشان می فرماید یعرب ابن قطحان وجود داشته و ایشان وضع کرده باشد این مما یقطع بخلافها.

فلا بدّ حينئذ من انتهاء الوضع إليه تعالى

خب مرحوم نائینی قائل است که واضع خداست.

الذی هو علی کلّ شیء قدير، و به محیط، و لکن لیس وضعه تعالی للألفاظ کوضعه للأحكام علی متعلقاتها وضعا تشریعیاً،

ایشان می گوید این طور نیست، چطور مثلا جعل وجوب صلوٰه و اینها کردند، این که این لفظ به این معناست خدا جعلش این جور نیست.

و لا کوضعه الکائنات

این وضع یعنی جعل، جعلش مثلا زمین و خورشید و آسمان.

وضعا تکوینیا، إذ ذلک أيضا ممّا یقطع بخلافه. بل المراد من کونه تعالی هو الواضع ان حکمته البالغه لما اقتضت تکلم البشر بإبراز مقاصدهم بالألفاظ، فلا بدّ من انتهاء کشف الألفاظ لمعانیها إلیه تعالی شأنه بوجه، امّا بوحی منه إلی نبیّ من أنبیائه

من عرض کردم یک تصور قدیمی دارند که عده ای از امور مهم را، حالا در شرائع و ادیان مختلف، ولو ظاهرش بشری است اما می گویند نه این ها وحی الهی است. یکیش همین مسئله طب، طب را ادعا می کنند که بشر به این طب نرسیده. یک رساله ای بین احلیج اگر شنیده باشید، نسبت داده شده مفضل، کاملش در بحار موجود است، مثل همین توحید مفضل. اول آن رساله این جور شروع می شود که طب را جعل نکرده، خدا به انبیا وحی کرده است. حالا سرّ وحی انبیا را هم آن جا دارد، اما چیزهای دیگه هم در سرّ وحی به انبیا دارند. یکیش هم فرض کنید نجوم. چون من چند دفعه عرض کردم یهود به خلاف همه بشری که سابقا بودند و الان هستند، چون بشر در گاهشماری تقویمشان یا شمسی است که به اعتبار حرکت خورشید است و یا قمری است به اعتبار رویت ماه، چون متعارف بوده. عرض کردیم عادات این طور بوده. اگر بیابان نشین بودند و صحرا نشین بودند با ماه بوده. ماه را که می دیدند می گفتند اول ماه است در ضعیف ترین حالتش. تا فرصت بعدی که ماه را به آن شکل ببیند یک ماه می شد. این مال قواعد. و اما کسانی که اهل زراعت بودند چون مسئله آفتاب و زراعت و کی بردارند و کی بگذارند که آب بدهند این ها ارتباطشان با خورشید است. اصولا تاثیر خورشید روی کره زمین از ماه خیلی بیشتر است. قابل قیاس نیست، تاثیر ماه روی کره زمین خیلی محدود است. حالا وارد بحثش نمی شویم.

یا سال ها شمسی است یا سال ها قمری است، البته مثل چین تنها کشور غیر اسلامی است که الان سال قمری دارد، کشور بزرگی که سال قمری دارد چین است. این را هم دقیقا نمی دانم چرا سال قمری را انتخاب کردند، با این که آن منطقه زراعتی هم هست، البته در

کشور های جزیره العرب شناخت ماه به رویت بود، اصلا متعارفشان این بود. ماه را که در یک حالتی می دیدند می گفتند اول ماه است. در چین شناخت ماه با محاسبات بود. این اشتباه نشود. هنوز هم است. شاید تا آن جایی که من می دانم قدیمی ترین کشوری که محاسبات را با ماه داشتند چین بوده. یعنی برای ماه با محاسبات اول ماه را حساب می کردند چین باشد. به نظرم یک جایی دیدم که تاریخ پنج هزار ساله دارد که محاسبات ماه را. چون آن جا هم مناطق کوهستانی است، قاعدتا با رویت بعید است که درست بکنند، باید به این برگردد و این روایت معروفی که صوموا للرویه را چند بار عرض کردیم، یک روایتی در اهل سنت است، ما این روایت را کلا نداریم. اهل سنت دارند و در ذهنم در بخاری هم هست، إنا أمة أمیه، ما مردمان امی و بیسوادی هستیم، لا نکتب و لا نحسب، نه نوشتن بلدیم و نه محاسبات، این حساب در این جا علم نجوم است، این حساب در این جا علم ریاضیات است، لا نکتب و لا نحسب فصوموا للرویه و افطروا للرویه، ما دیگه با محاسبات نیستیم، با رویت است، به حسب رویت هر وقت ماه را.

آن وقت یهود تنها گروهی هستند که جمع کردند بین سال شمسی با ماه قمری، اصلا در تاریخ بشری نداریم. یا سال هر دو و ماه قمری هستند، یا هر دو شمسی اند، چون یازده دوازده روز هم اختلاف دارد اما سال شمسی باشد این در تجارب الامم، ایشان هم نقل می کند، ایشان هم مرد ملایی است و کتابش کتاب لطیفی است و کذلک ابوریحان بیرونی در الاثار الباقیه عن القرون الخالیه، در آن جا تصادفا ایشان مفصل هم دارد. سالشماری یهود را دارد.

آن وقت اینها معتقدند که یهود، ابن صاعد اندلسی هم نوشته، یهود معتقدند که این علم نجوم مال وحی الهی است. چون الان هیچ بشری قائل به این راه نیست، چون یک مشکلاتی هم دارد، حالا من نمی خواهم وارد بحث بشوم. یک محاسباتی هم اخیرا در این مراکز علمی شده، محاسبات یک صد میلیونم، محاسبات دقیق ریاضی شده، با این دستگاه های پیشرفته، این ها توانستند حتی آن محاسبات مشکل را حل بکنند. واقعا هم چیز عجیبی است یعنی انصافا بینی و بین الله کاری را که اینها کردند چون مثلا به طور متعارف هر سه سال یک سالش ۱۳ ماه می شود. برای این که اول سال قمری یعنی اول سالشان همیشه بهار باشد که احتمال هم دارد، شرحی طولانی دارد که شاید مشرکین مکه از یهود گرفتند، چون آنها هم این نسی را بکار بردند که حج همیشه بهار باشد. چون بعدش محرم بود دیگه، محرم

اول سال بود. کاری بکنند که همیشه اول سال بهار باشد. این کار را یهود هم کردند. غرض می خواهم بگویم این که مرحوم نائینی رحمه الله در این مطلب از کتب تفسیر نگاه بکنید ذیل آیه و علم آدم الاسماء، داریم کسانی را که می گویند واضع خداست، یک وقتی مال سیوطی در لغت هم نوشته واضع خداست و اسم هم می برد قال به فلان و فلان. غرض این مطلب را داریم. این طور نیست که ایشان باشد. نائینی فقط مطلبی را که اضافه کرده این است که این وحی الهی یک درجه متوسطی است، نه تشریعی صرف است مثل احکام و نه تکوینی خارج است مثل خارج واقعی، یک چیزی مابینهما است.

إلى نبي من انبيائه، أو بإلهام منه إلى البشر، أو بإبداع ذلك في طباعهم، بحيث صاروا يتكلمون و يبرزون المقاصد

البته ایشان نه در این کتاب و نه در کتاب آقای خوئی در محاضرات به آیات تمسک نکرده، این که الان چاپ نشده، شاید در درس گفتند اما خود آقای خوئی آخرهای بحث آیه علمه البیان را دارد، خلق الانسان علمه البیان، نه علم آدم الاسماء كلها. خلق الانسان علمه البیان را دارد. ایشان دارد.

علی ای حال اگر آقایان مایلند آقای خوئی در این جا چون عبارت مرحوم آقای کاظمی تقریباً مجمل است، مرحوم آقای خوئی در این محاضرات چاپ نجف اگر مایل باشند جلد ۱ صفحه ۳۷ به بعد ایشان کلمات نائینی را جمع و جور می کنند. انصافاً قشنگ است، بهتر از این فوائد است. ایشان سعی کرده مجموعه کلمات نائینی را جمع و جور بکنند. یک و دو و سه و بعد هم همه را مورد مناقشه قرار می دهند. من چون اجود را هم نگاه نکردم، نمی دانم در اجود ایشان چکار کرده، احتمال می دهم این کار خود ایشان باشد. یعنی یک استظهار شخصی خود ایشان باشد. یک دسته بندی شخصی ایشان باشد، احتمالی که من می دهم چون در این تقریراتی که اخیراً هم چاپ شده به اسم التقريرات العالیة، مال مرحوم آقای لنگرودی، این مطلب را هم ندارد، این هم بد نیست، گاهی نکاتی دارد که در این ها نیست، با این که ظاهراً این طور که من از ترجمه ایشان نگاه کردم دوره متوسط نائینی را نوشتند، عرض کردم مرحوم نائینی یک دوره اول داشت که در حدود زمان آخوند و بعد از آخوند است که مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی یکی از این شاگردان دوران اول ایشان بود. مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی و دیگران، یک دوره متوسط دارد که امثال فوائد است. به نظرم این تقریرات عالیه هم مال این

دوره باشد، در شرحش ننوشته اما به حسب این که من نگاه کردم به نظرم مال این است و یکی هم مال دوره اخیر ایشان است که اجود

آقای خوئی باشد، تقریرات مرحوم آقای خوئی اجود التقریرات مال دوره اخیر ایشان است.

علی ای حال و من کرارا عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی استاد ما و شاگرد مرحوم نائینی، ایشان دائما همین فوائد را ترجیح می

دادند. می فرمودند به آرای مرحوم نائینی نزدیکتر است لذا ما هم عادتاً از همین فوائد می خوانیم لکن در این جا چون آقای خوئی مطلب

نائینی را در همین وضع توضیحی داده، تحلیلی کرده آقایان می توانند به آن جا مراجعه بکنند.

این خلاصه نظر مرحوم نائینی، البته این مطلب اگر درست باشد این که مثلاً ارتباط بین لفظ و معنا را باید دیگه از دائره وضع و تعهد

و ذاتی و حتی از ذاتی هم بالاتر، چون بوحی من الله، از ذاتی و این حرف ها هم باید خارج کرد. حالا ایشان ظواهرش. یعنی ایشان در

تفسیر این علقه این فقط به همین مقدار اکتفا کرد که واضع خداست. این لازمه اش این است. به نظرم این را هم آقای خوئی نوشتند،

اگر این شد دیگه این از مسئله دلالت ذاتی و اقتضا و غریزی و روانی و اعتباری، از تمام اینها خارج می شود، فوق این دوائر قرار می

گیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين